

جسور میرا شترک نمینک

(۲)

فارابی سخن می گوید:

حسین خدیوجم

از این پیش آمد بسیار شادمان شدم، زیرا تا آنجا که من خبردارم در فهرستهای موجود شرق و غرب تا این تاریخ کسی از این نسخه کامل یاد نکرده است، بنابراین می تواند برای اهل فن مزدهای ارزشمند بوده باشد.

چون مترجم فرانسوی «الموسیقی الکبیر» «بارون رودلف درلاژه» ترجمه خود را بر اساس چهار نسخه زیر فراهم آورده است:

- ۱ - نسخه کامل کتابخانه دانشگاه لیون.
- ۲ - نسخه کامل کتابخانه شهر میلانو.
- ۳ - نسخه نیمه تمام کتابخانه ملی بیروت.
- ۴ - نسخه نیمه تمام کتابخانه ملی مادرید.

و چاپ تمیز و کامل عربی این کتاب که حدود سال ۱۹۷۰ در قاهره از طرف دارالکتب العربی، (در مجموعه تراثا) با تحقیق و شرح «غطاس عبدالملک خشیبه» و مراجعه و تصویر «فلاکتور مجنود احمد الحفنی» در ۱۲۰۸ صفحه و زبری بزرگ به انجام رسیده است، بر اساس سه نسخه صورت گرفته که ترتیب آنها چنین است:

- ۱ - نسخه کامل کتابخانه دانشگاه لیون به شماره ۱۴۲۷.
- ۲ - نسخه کتابخانه الآستانه به شماره ۱۲.
- ۳ - نسخه کتابخانه دانشگاه پرنتون امریکا به شماره ۹۰۵۲.

بنابر این نسخه نفیس کتابخانه تونس تاکنون مورد استفاده اهل تحقیق قرار نگرفته است و می تواند گره گشای کارهای محققان بعدی بوده باشد.

به دنبال دست یافتن به این کتاب، در همین شهر، ترجمه فارسی عجایب المخلوقات قزوینی را که دارای یکصد و سی تصویر رنگی است، پیدا کردم و از آن نیز میکرو فیلم گرفتم. ضمناً در کشور مغرب - در شهر ریاط - به دو کتاب دیگر

در شماره گذشته یاد آور شدم که مقصود از نگارش بحثی که زیر این عنوان آغاز کردم قلمی کردن رویدادهای سفر سال ۱۳۴۹ مخلص به کشورهای اسلامی شمال آفریقا نیست، بلکه بر اساس برنامه ای که اداره کل روابط فرهنگی وزارت فرهنگ و هنر برای تعیین کرده بود، تا حد ممکن تلاش کردم که در هر شهر و دیار آن مرزوبوم، با مردم دانشور و مراکز علمی تماس بگیرم و برای هنردوستان زادگاه خودم از هر خرمی خوشه ای فراهم آورم، تا پس از بازگشت به رسم ره آورد سفر اندک اندک به مردم هنرشناس و فرهنگ دوست تقدیم دارم.

روز سه شنبه ۲۳ تیرماه از جمله روزهای پربرکت این سفر بود، و در کشور تونس - یا سرزمین کارناژها - با به قول عربها (قرطاجنه)، از وجود چندین نسخه خطی نایاب و ارزشمند با خبر شدم که در کتابخانه ملی شهر تونس و موزه مردم شناسی آنجا نگاهداری می شود. کتابخانه ملی تونس «مکتبه العطارین» نام دارد که دارای بیست هزار نسخه خطی است. برای این کتابها فیش های مختصر تهیه کرده اند، ولی تاکنون به چاپ فهرست جامعی که نمایشگر جزئیات هر کتاب بوده باشد توفیق نیافته اند، اما گروهی از کتابشناسان ورزیده این کشور سرگرم کار هستند و امید است در آینده ای نزدیک این آرزوی اهل کتاب جامعه عمل بخود پیوندد...

به هر حال در این کتابخانه به نسخه ای از کتاب «الموسیقی الکبیر» فارابی برخوردارم که در چهار مجلد تدوین شده است، اما در فیشها زیر عنوان «المدخل لمناعة الموسیقی» که نام اولین بخش این کتاب است به شماره ۲۰۰ ثبت گردیده بود، خوشبختانه به یاری اولیای محترم این کتابخانه توانستم میکرو فیلم این چهار مجلد را برای کتابخانه ملی ایران به ارمغان بیاورم...

موسیقی برخوردارم که یکی «موسیقی منظوم در مایه اصفهان» نام دارد و دیگری «رسالة فی آلات الموسیقی» تألیف فارابی - متعلق به کتابخانه ملک حسن دوم - که به شرط زنده بودن در جای خود از آنها یاد خواهیم کرد .

چون از فارابی و این اثر ارزشمند او سخن به میان آمده بهتر است ، سبب تألیف این کتاب را ابتدا از زبان خود این فیلسوف بزرگ بشنویم ، آنگاه به اندکی از شرح احوال او که دیگر بزرگان در کتابهای خود قلمی کرده اند و من در مقدمه ترجمه فارسی احصاء العلوم فراهم آوردم ، نظر افکنیم تا درک مایه و پایه این دانشور بزرگ ایرانی برای خوانندگان امکان پذیر بوده باشد ، و تاحدی از عقیده علما در مورد نگارش و تألیف با خیرشویم . . . و این است ترجمه فارسی پیشگفتار فارابی بر این کتاب :

کتاب الموسیقی الکبیر

فارابی در پیشگفتار کتاب «الموسیقی الکبیر» خود که آن را به خواش «ابوجعفر محمد بن قاسم کرخی» وزیر «الراضی» خلیفه عباسی بین سالهای (۳۲۲ تا ۳۲۹ هـ . ق) تألیف کرده است ، این وزیر را مخاطب قرار داده و چنین نوشته است :

«آرزومندی خود را برای مطالعه آنچه صناعت موسیقی قدما را دربر می گیرد یاد آور شدی ، از من خواستی که آنرا در کتابی برای تو فراهم آورم ، و در تألیف و شرح و بیانش راهی در پیش گیرم که درک آن برای خواننده اثر آسان شود . از پرداختن به این کار درنگ نمودم تا در کتابهایی که از قدمای این فن به ما رسیده ، با در آنچه پس از قدما به همت کسی تألیف شده که زمانش به روزگار ما نزدیک است ، نیک ننگرم

امید داشتم که در این کتابها مطالب دلخواه ترا بیابم تا از تکرار نگارش کتابی که در گذشته تألیف شده بی نیاز شویم - زیرا اگر در کتابهای پیشین همه اجزای این صناعت درست بررسی شده باشد ، نقل آنها در کتابی که انسان تألیف می کند و به خویش نسبت می دهد ، تکرار همان مطالبی است که دیگران در گذشته گفته اند ، در نتیجه بهره بازگوینده اش نسبتهای ریزه خواری یا نادانی یا ستم پیشگی خواهد بود ، مگر آنکه در آنچه نخستین کسی تألیف کرده ، یا در عبارت و یا در غیر آن ، پیچیدگی راه یافته باشد ، و دومی به شرح آن بپردازد ، یعنی در تمام دنباله رو ، در آنچه می گوید و تألیف می کند گفته های اولی را آسان نماید ، زیرا در هر حال فضیلت تکمیل صناعت از آن مؤلف نخستین است ، و دومی به سبب زحمتی که عهدمدار شده ، تنها از فضیلت روایت و تفسیر

و آسان نمودن پیچیدگیها بهره ور می گردد و پس - پس از پژوهش در همه آن کتبیا نفعی دیدم که از کمال اجزای این صناعت می گاست ، در بسیاری از عبارتها آشفتگی راه یافته بود . و در هر مورد که از دانش نظری بحثی به میان آمده بود برای روشن شدن سخنان پیچیده گفته بودند ، با این همه بسیار دور می نماید که تصور شود : قدمای اهل فن در کار این صناعت فرومانده باشند ، و با گروه بسیار آنان ، و پیشرو بودن در این فن ، و آزمندی فراوانشان برای درک علم و این که تنها دانش را از دیگر خیرات بشری برتر شمرده اند ، و بهره مندی آنان از روشنفکری ، و سالیان دراز با این فن سرگرم بودن ، و تأمل بعدیها برای درک آثار گذشتگان ، و گسترش یافتن مطالعات بعدی بر اساس آنچه پیشینیان پایه گذاشته اند - گمان نمی رود که نتوانسته باشند به تکمیل صناعت موسیقی توفیق یابند ، جز آنکه فرض شود : کتابهای کامل قدمای این فن یا از میان رفته ، یا آنچه به زبان عربی نقل شده کتابهایی ناقص بوده است ، بنا بر این اجابت خواش ترا روا دانستم . . .

چون تشخیص درست آدمی، در هر صناعت نظری هنگامی امکان پذیر می شود که از نیروهای سه گانه بهره ور شده باشد : اول نیروی شناسایی دقیق اصول صناعت یا فن مورد مطالعه ، و دوم نیروی درک چیزهایی که از این اصول مایه می گیرد و در شمار مواد اصلی هر صناعت است .

وسوم نیروی شناخت مغالطه هائی است که در این فن و دانش راه یافته است .

به یاری این سه نیرو در آراء کسانی که در این فن پیشرو بوده اند ، به پژوهش پرداختیم ، و پس از تشخیص مطالب درست از گفته های نادرست آنان ، و اصلاح سخنان بی پایه کسانی که آشفتگی گویی کرده اند ، بر آن شدیم که این دانش و فن را در دو کتاب بیاوریم .

در کتاب اول ، کار خود را با امور سودمندی آغاز کردیم که مبادی این فن را دربر می گیرد ، و به دنبال آن از مطالبی سخن گفتیم که به مبادی این صناعت مربوط می شود ، در این مورد از تمام اجزای آن به کمال یاد کردیم ، و راهی در پیش گرفتیم که مخصوص خود ما است ، بی آنکه روش خود را با مذهب دیگرگان درهم آمیزیم .

در کتاب دوم ، به نقل آراء شناخته شده ای پرداختیم که از دانشوران نامور این فن به ما رسیده است ، آنگاه گفته های پیچیده آنان را شرح کردیم ، و در مورد بک بک آراء کسانی که آنان را صاحب رأی می دانستیم ، و آرائشان در کتابها نقل شده ، دقیق شدیم ، و مقدار درک هر یک از این گروه را در بهره ور شدن از اجزای این فن روشن ساختیم ، و خطاهائی که در آراء آنان راه یافته بود اصلاح کردیم :

کتاب اول شامل دو بخش است که بخش اول آن به بحث

در مدخل این صناعت اختصاص یافته، و در بخش دیگر از خود این صناعت بحث می‌شود. بخش مخصوص به مدخل این صناعت را به سه‌فن تقسیم کردیم:

فن اول: در اصول صناعت موسیقی و کلیات آن است، و این همان مطلبی است که در همه کتابهای بر جای مانده قدما می‌بینیم، و در آثار موسیقی‌دانان بعدی که تنها به دنباله‌روی از قدما اکتفا کرده‌اند نیز موجود است.

فن دوم: این فن را به آن دسته از آلات موسیقی اختصاص داده‌ایم که در زمان ما رایج است، و در آن از مطابقت نغمه‌های حاصل شده‌ای یاد کرده‌ایم که در کتاب اصول موسیقی از چگونگی وجود آنها در آلات موسیقی، و ایجاد نغمه‌ها از این آلات، و روشن‌ساختن آنچه بر حسب عادت از يك يك آلات موسیقی خارج می‌شود - و نیز از راهنمایی برای استخراج نغمه‌های غیر معمول از این آلات - یاد کرده‌ایم.

فن سوم: در تألیف جزئیات اصناف الحان است. آنگاه هر يك از این سه‌فن را در دو مقاله قرار دادیم. پس همه مطالبی که در کتاب اول آمده است هشت مقاله است. و مطالب کتاب دوم را در چهار مقاله تنظیم کرده‌ایم. بنابراین همه مطالبی که ما در این دانش مورد بحث قرار داده‌ایم شامل دوازده مقاله خواهد شد. (فارابی)

اما آنچه دیگران درباره فارابی نوشته‌اند، و در مقدمه ترجمه احصاء العلوم خلاصه شده است:

زندگی نامه فارابی:

ابونصر فارابی، در این که اسمش محمد است هیچ گونه شکی نیست، در باب اسم پدر او صاحب الفهرست و قفطی و ابن‌العبری گفته‌اند که اسم او هم محمد بوده است. از کتاب ابن‌خلکان و ابوالفداء این طور برمی‌آید که اسم پدر او طرخان است و نام جدش «اوزلوغ» که در الفهرست و تاریخ قفطی و ابن‌العبری مذکور است. در مقدمه رساله «مایصیح من احکام النجوم» که از تألیفات فارابی است، اسم او بدین طریق ضبط شده است:

«محمد بن محمد الفارابی الطرخانی» و چنانکه می‌دانیم طرخانی در این روایت از کلمات نسبت و معرف فارابی است، و محتمل است فارابی به جد خود منسوب شده یا اصلاً کلمه «طرخانی» لقب عمومی این خاندان بوده باشد.

زادگاه فارابی:

در موضوع فاراب یا فاریاب هم اختلافی موجود است،

ابن‌الدنیم که خود معاصر فارابی بوده است می‌گوید. فاراب از شهرهای خراسان است، زیرا که فاراب در عهد سامانیان جزو ماوراءالنهر بوده است، و چون امرای سامانی را امیر خراسان می‌گفته‌اند ممکن است ابن‌الدنیم از این جهت فاراب را جزو خراسان شمرده باشد، در صورتی که خراسان را بر بلاد ماوراءالنهر اطلاق نمی‌کرده‌اند (؟) ابن‌العبری و ابن‌خلکان و قفطی و یاقوت حموی گفته‌اند که فاراب یکی از شهرهای ترک است، این ابی‌اصیبه و شهرزوری می‌گویند که ابونصر از نژاد ایرانی بوده است (= واصله فارسی) (= وکان من سلالة فارسیه) با تصریح این دو مورخ و قراین خارجی، و اینکه فاراب در قرن سوم جزو کشور سامانیان، نه ترکان بوده، و برای حفظ و حمایت سرحد عده کثیری از ایرانیان در آنجا مقیم بوده‌اند، شکی باقی نمی‌ماند که ابونصر از نژاد ایرانی است، و به قرینه اسم و لباس که هیچ دلیل نژاد نیست، نمی‌شود او را به غیر نسبت داد.

بنا به قول شهرزوری و ابن ابی‌اصیبه، پدر فارابی یکی از رؤسای قشون بوده است، و ممکن است طرخان لقب پدر فارابی بوده باشد.

ميلاد فارابی:

فارابی ظاهراً در حدود سنه ۲۶۰ هـ متولد شده است، زیرا می‌گویند:

فارابی وقتی که وفات یافته قریب ۸۰ سال از عمرش گذشته بود، و چون تاریخ وفات او به طور تحقیق ۳۳۹ هجری است، پس ولادت او باید در حدود ۲۶۰ هـ اتفاق افتاده باشد چنانکه ظاهر اقوال مورخین است، ضمناً فارابی در ایام جوانی از ماوراءالنهر به بغداد حرکت کرده است.

می‌گویند هنگامی که وارد بغداد شد زبان ترکی و چند زبان دیگر می‌دانست، ولی هنوز با زبان تازیان کاملاً آشنا نبود، در آنجا ابتدا عربی را خوب یاد گرفت و بعد به علوم فلسفی مشغول گردید. به گفته ابن‌خلکان، فارابی منطلقاً از نزد «ابوشر متین یونس» تحصیل کرد. ابن ابوبشر یکی از فنلا و دانشمندان و مترجمین قرن سوم و چهارم هجری است که کتب را از سریانی به عربی ترجمه می‌کرد، او در عصر خود نظیر نداشت و مرجع و رئیس عموم منافقین بود.

چنانکه هر روز صدها نفر از طالبان علم منطلق به درس او حاضر می‌شدند، او کتب ارسطاطالیس را می‌خواند و شرح

۱ - این بحث که مروج آن در مقدمه ترجمه احصاء العلوم فارابی آمده است، گلچینی است از تحقیقات شادروان فروزانفر در لغت‌نامه دهخدا و محله یغما.

آنها املاء می‌کرد ، شروحنی که او تقریر کرده به ۷۰ جلد می‌رسیده است .

وفات ابویسر به روایت ابن‌خلکان در ایام خلافت الرضی ، یعنی مابین ۳۲۲ و ۳۲۹ هـ و به نقل ابن‌ابی‌اصیبعه در سال ۳۲۸ هجری اتفاق افتاده است . قفلی ابویسر را با فارابی معاصر ، و فارابی را بر حسب علم برتر شمرده و می‌گوید : «وکان ابونصر الفارابی معاصراً لابی‌بشر متی بن یونس، الا انه کان دونه فی السن و فوقه فی العلم» .

مراحل دانش اندوزی فارابی :

در باب توجه فارابی به فلسفه ، اقوال مختلف است . بعضی می‌گویند ابتدا قاضی بود ، سپس به علوم حقیقی رغبت کرد و ترک قضاوت نمود . بعضی دیگر می‌گویند که کسی کتب ارسطو را پیش او به ودیعه نهاد ، ابونصر چون کتب او را دید به فلسفه متوجه گردید . قول دیگر آن است که ابونصر در دمشق «ر زبان» بوده است (= ناطور = ر زبان) ولیکن همه این اقوال نادرست می‌نماید ، چه مورخین برای تعظیم قدر علمای بزرگ غالباً گفته‌اند که آنان در آخر عمر به تحصیل متوجه شده‌اند . قول صحیح همان است که ابن‌خلکان و دیگران گفته‌اند .

ابونصر پس از آنکه مدتی در بغداد اقامت کرد . به شهر حران که هنوز هم اهمیت علمی خود را از دست نداده ، و مرکز گروهی از فلاسفه بود ، عزیمت نمود و در آنجا قسمتی از منطق را در نزد «یوحنا بن حیلان» خواند ، بعد به بغداد بازگشت پس از آنکه فلسفه را نیک فراگرفت به تحقیق در کتب ارسطو مشغول شد ، تا اینکه در آنها مهارت یافت . به قول ابوالفداء ، علم موسیقی را هم در این موقع تکمیل کرد و کتب مهم خود را در این سفر تصنیف نمود .

هوش فارابی :

آنچه مسلم است فارابی در تحصیل علم دقت بسیار داشته و رنج بسیار می‌برده است .

می‌گویند شبها برای مطالعه چراغ نداشت ، از چراغ پاسبانان شهر استفاده می‌کرد و به نور آن کتاب می‌خواند . اغلب شبها را برای مطالعه بیدار بوده چنانکه خود می‌گوید کتاب ارسطو را در فن نفس صد دفعه ، و کتاب سماع را چهل بار خوانده است .

ابونصر حتی به هنگام سفر از کار تألیف و تحقیق غافل نمانده ، او در کتاب سیاست مدنی گفته است : من تألیف این

کتاب را در بغداد شروع کردم و در مصر به انجام رسانیدم . می‌گویند : سبب حرکت او بجانب مصر بر اثر یکی از فتنه‌های بغداد بوده است ، شاید ابونصر از بیم طرز تفکر حنا بله و متعصبان دیگر که مرکز آنان بغداد بود ، به مصر فرار کرده است . به عقیده قفلی فارابی پس از مسافرت به مصر به بغداد برگشته ، یعنی از آنجا به نزد سیف‌الدوله حمدانی به حلب رفته ، و بعد با سیف‌الدوله موقمی که دمشق را فتح می‌کرده در دمشق حاضر بوده است . از این رو باید مسافرت او به دمشق در ۳۳۴ هـ بوده باشد ، زیرا در تاریخ مزبور سیف‌الدوله ، پس از فتح شهرهای حلب و حمص ، به دمشق حمله برد و آنرا فتح کرد . در باب پیوستن فارابی به سیف‌الدوله حکایتی در کتاب وقیات الاعیان ابن‌خلکان نقل شده که خلاصه آن چنین است :

فارابی به مجلس سیف‌الدوله وارد شد ، امیر به او اجازه جلوس داد ، فارابی گفت کجا بنشینم ؟ جایی که من می‌خواهم ، یا جایی که تو می‌گویی ؟

امیر گفت : هر جا که خواهی بنشین . فارابی روی دست و شانه مردم پا گذاشت تا بر مسند سیف‌الدوله نشست . سیف‌الدوله به زبان مخصوص که با غلامان خود داشت به آنان گفت : مرد بی‌ادبی به نظر می‌آید . فارابی بهمان زبان گفت : اندکی تأمل باید کرد . سیف‌الدوله تعجب نمود . پرسید : مگر این زبان را می‌دانی ؟ گفت : قریب هفتاد زبان می‌دانم . پس از آن مباحثه علمی شروع شد . فارابی بر همه علما غلبه کرد تا این که دفترها از جیبها درآوردند و کلمات فارابی را بر آن تعلیق کردند . پس از آن مجلس سماع پیش آمد . فارابی در آن اظهار نظر کرد . سیف‌الدوله گفت : مگر از این هم آگاهی ؟ فیلسوف اسبابی از جیب خود درآورد و چنان نواخت که همه خندیدند ، سپس وضع آنرا بهمزد و لحنی چنان ساز کرد که همه گریستند ، دوباره وضع آنرا تغییر داد و به راه دیگر چنان نواخت که همه خفتند .

این قضیه فی حد ذاته از چند جهت مورد اشکال است . یکی اینکه این هفتاد زبان چه زبانهایی بوده است ، و ابونصر چرا به تحصیل آن پرداخته ، باینکه می‌دانیم علمای سابق زبانها را بواسطه مذهب یا علم تحصیل می‌کردند .

دوم آنکه علی‌التحقیق فارابی جز پارسی و عربی و ترکی — به احتمال قویتر سریانی و یونانی — زبان دیگر نمی‌دانسته است . ظاهراً کلمه «سبعین» در مورد کثرت استعمال می‌شود ، و مقصود از آن زبانهای بسیار است ، و عدد تحقیقی مقصود نیست .

دیگر وجود چنین اسبابی تا اندازه‌ای از مورد قبول عقل بیرون است ، ولی در اینکه فارابی موسیقی خوب می‌دانسته است و خوب عمل می‌کرده هیچ شک نیست ، چنانکه می‌گویند خود او اسبابی شبیه به «قانون» ساخته ، و بعضی می‌گویند همین

قانون معمولی از اختراعات اوست . فارابی چند کتاب در فن موسیقی تألیف کرده که برخی ابتکاری است و در برخی دیگر بر اقوال قدما اعتراضاتی وارد آورده است که مهمتر از همه کتاب الموسیقی الکبیر اوست که در آغاز این بحث از آن یاد شد. از متأخرین قطب‌الدین علامه شیرازی در کتاب «دره‌التاج» اقوال او را نقل کرده است .

پایان زندگی فارابی :

بعقیده ابن‌خلکان و گروهی دیگر از مورخان ، فارابی در دمشق وفات یافته است . سیف‌الدوله در عزای او لباس صوفیانه پوشیده و با چهار غلام بر او نماز خوانده است . این مسأله با تواریخ موجود درست در نمی‌آید ، زیرا به اتفاق عموم مورخان ، فارابی در ۳۳۹ هـ وفات کرده ، و چنانکه در کتب تاریخ مضبوط است سیف‌الدوله در ۳۳۴ هـ بر دمشق مستولی شده و سلطنت او بیش از دو سال امتداد نداشته است . در سال ۳۳۶ هـ اهل دمشق او را بیرون کرده‌اند ، و سلطنت آن دیار به کافور اخشیدی و انوجور و بعد به پدر نامی منتقل شده‌است . همچنین قضیه نماز خواندن سیف‌الدوله با چهار غلام ، اگر چه به واسطه دشمنی مردم یا فلاسفه امکان دارد ، ولی باز هم چندان مورد قبول نیست ، زیرا که این قدر در دمشق فضلا و علما بوده‌اند که از مثل فارابی احترام کنند . قاضی نورالله شوشتری - معروف به شیعه‌تراش - در مجالس المؤمنین هیچ دلیلی بر تشیع ابونصر فارابی، جز همین نماز خواندن سیف‌الدوله ، نیافته و گفته‌است : اگر فارابی شیعه نمی‌بود به سیف‌الدوله پناه نمی‌برد ، و او در مثل دمشق شهری با چهار غلام بر او نماز نمی‌خواند ، پس فارابی شیعه بوده‌است ! علت فرار فارابی به دمشق ظاهراً همان تعصب مردم بغداد و دوری دمشق از مرکز خلافت ، و نزدیکی آن به فلاسفه مسیحیان بوده‌است .

در ابتدای کتاب تهافت الفلاسفه می‌گوید : «من در میان فلاسفه اسلام ، چنانکه همگان عقیده دارند، از ابونصر فارابی و ابوعلی کسی برتر نمی‌شناسم ، از این رو در مباحث علمی فقط بر این دو اعتراض می‌کنم ، زیرا اگر خطای این دو ثابت شد خطای دیگران به طریق اولی ثابت است» .

ابوعلی سینا که اندکسی بعد از ابونصر ظهور کرده ، به فضایل ابونصر اعتراف نموده و شاگرد کتب او شده‌است ، چنانکه خود او می‌گوید: از فلسفه ارسطو راجع به ماوراءالطبیعه بهره نمی‌بردم تا رساله ابونصر را به دست آوردم و اغراض ما بعدالطبیعه را فهمیدم .

قاضی صاعد اندلسی در کتاب طبقات الامم می‌گوید : فارابی بر همه حکما غلبه کرد و فلسفه ارسطو را چنان تلخیص و تهذیب نمود که همه علما به فضیلت او معترف شدند ، و اغلاط کندی و مترجمین دیگر واضح شد . چون ابونصر کتب ارسطو را تلخیص کرد و حدود علوم را از یکدیگر امتیاز داد بدین جهت او را معلم ثانی لقب دادند . (معلم اول ارسطو بود) .

اخلاق فارابی :

ابونصر از جنبه اخلاقی هم از اغلب فلاسفه برتر بوده . به قناعت روزگار می‌گذاشته و به خلوت و تنهایی انس بسیار داشته ، اغلب در کنار رودخانه‌ها بسر می‌برده و به اندک موجود قانع بوده است . چنانکه می‌گویند : هر روز از سیف‌الدوله چهار درهم بیشتر نمی‌گرفت ، مابقی آنچه بدست می‌آورد به فقرا انفاق می‌کرد . ابونصر به تجمل اعتنا نمی‌کرده ، سعادت و عظمت فیلسوف را در ترک دنیا می‌دانسته ، در مسائل اخلاقی - بالاینکه به ارسطو معتقد است - عملاً تابع افلاطون بوده و سعادت نفس را در ترک دنیا و غلبه غرایف و گوشه‌نشینی می‌دانسته است . . .

مقام علمی فارابی :

فارابی از بزرگان فلاسفه و دانشمندان اسلام محسوب است . غزالی هم که بعدها خواسته به انکار فلاسفه اقدام کند ،

۲ - کسانی که به شناختن مصادر موسیقی اسلامی و تاریخچه آن علاقه‌مند هستند ، می‌خواهند بدانند که مایه و پایه واقعی ابونصر فارابی در این فن تا چه اندازه بوده است ، می‌توانند به مأخذی که در حواشی مقدمه ترجمه فارسی احصاء العلوم آمده رجوع کنند . خدیو جم